



محسن تنابنده کارگردان «گینس»:

به قطار درحال حرکت سنگ می‌زنند

می‌دهد که رفتن سمت فیلم‌های جریان مخاطب خاص و ضدبدنه را ب‌لدم، اما مخاطب به معنای عام آن نیز مدنظرم است. البته باید به سینمایی که از کلیشه‌ها دوری می‌کند، اهمیت داد. مثلا هومن سیدی در سال‌های اخیر سعی کرده سینمای متفاوت و آوانگاردی را تجربه کند ولی متأسفانه به آن زیاد توجه نمی‌کنند در صورتی که باید تنوع ژانر و مضمون و فرم داشته باشیم تا سلیقه مخاطب رشد کند.

کاشما و عطاران، خلافت زیادی در بدها پردازی دارید. در این فیلم هم فضا برای بدها مهیا بود یا نه، بر اساس فیلم‌نامه جلو می‌رفتید؟
اصلا یک حرکت کوچک هم برمیانی بدها وجود ندارد و کاملا همه حرکت‌ها و موقعیت‌ها ازپیش‌تعیین‌شده بود و به فیلم‌نامه به عنوان نقشه راه پایبند بودیم.

استفاده از عطاران چقدر به مقتضیات فیلم‌نامه مربوط می‌شود و چقدر به عنوان پول‌سازترین بازیگر حال حاضر سینمای ایران از او بهره بردید؟

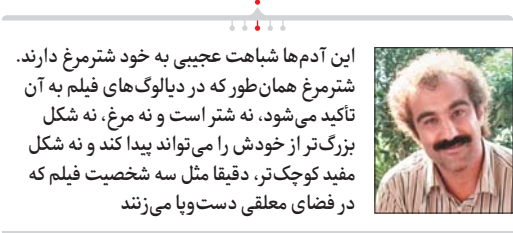
اگر عطاران را داشته باشید، از هر جهت عالی و یک نعمت بزرگ است. هم استقبال تماشاگر و هم در خدمت قصه و موقعیت‌های فیلم مدنظر بود. مثلا سه برادر داستان، شباهت‌های کمی به‌خصوص از لحاظ موی سر با هم داشتند که حضور عطاران خیلی به باورپذیری آن کمک می‌کرد. از قبل دلم می‌خواست که با هم کار کنیم که در گینس فرصتش به وجود آمد. به عبارت بهتر هم شیمی رابطه برادرها برابم مهم بود و هم ریاضی گیشه و فروش.

بله. آقای عبدی قرار بود نقش غنچه را بازی کنند که در نهایت آقای

اجلایی جایگزین ایشان شدند؛ به این علت که حال آقای عبدی خوب نبود و ما حتی ۱۵ روز هم فیلم‌برداری را عقب انداختیم اما همکاری میسر نشد. ایشان یکی از بهترین‌های تاریخ سینمای ما هستند و امیدوارم در کارهای بعدی فرصت این همکاری به من داده شود.

فیلم در برخی زمان‌ها دچار افت ریتم و ضرابهنگ می‌شود. به‌خصوص در زمانی سفر سه برادر در جاده و اطلاع‌دهی که فقط از طریق دیالوگ‌ها صورت می‌گیرد، در صورتی که می‌شد تمهیدهای بهتری اندیشید.

باید بپذیریم تماشاگر عمدتا با پیش‌زمینه قبلی می‌آید و فکر می‌کند فیلمی که عطاران و تنابنده در آن حضور دارند باید ت خنده باشد که از همین انتظارات ممکن است فیلم لطمه بخورد. برای من حجم زیاد خنده مهم نبود بلکه بیشتر ترسیم زندگی تلخ آدم‌های داستان مهم بود که با سرو شکل شیرینی قرار بود شکل بگیرد. طبق همین رویکرد در صحنه‌هایی که اشاره کردید به لحاظ درام چنین تمهیدی لازم بود اما به لحاظ وادارکردن تماشاگر به خنده سعی کردیم از افراط دوری کنیم و همین باعث می‌شود این صحنه‌ها کند به نظر برسد.



این آدم‌ها شباهت عجیبی به خود شترمرغ دارند. شترمرغ همان‌طور که در دیالوگ‌های فیلم به آن تاکید می‌شود، نه شتر است و نه مرغ، نه شکل بزرگ‌تر از خودش را می‌تواند پیدا کند و نه شکل مفید کوچک‌تر، دقیقا مثل سه شخصیت فیلم که در فضای ملغی دست‌وپا می‌زنند

کامه نوع کمدی در فیلم دیدم می‌شود. از جمله کمدی بزن یکوب که اوج آن در صحنه درگیری در پله‌برقی فرودگاه قابل مشاهده است. کمدی اشتباهی که یک نفر بدون هرگونه تخصصی قرار است که رکورد گینس را جابه‌جا کند که به نظرم به خوبی طراحی شده و هنگام تماشای فیلم در سینما شاهد بودم که همین صحنه‌ها، بیشترین خنده را از مخاطب می‌گرفت. اما شوخی‌های جنسی و سخیفی هم در فیلم هست که از اثرگذاری قسمت‌های خوب می‌کاهد. مثل ریختن بنزین که موجب سوءتفاهم می‌شود یا تکرار برخی حرکات جنسی از بهروز یا اصرار او بر بوی بد در ماشین که مقصر را بهمین معرفی می‌کند. درواقع انکار همه تمهیدها به کار گرفته شده تا به هر قیمتی مخاطب را بخندانید.

کار دشواری است. نمی‌توان همه ابزار را از فیلم‌ساز گرفت اما توقع این را داشت که همچنان طنز ایجاد کند. اینکه نباید با هیچ چیز شوخی کنیم و یاستوتیزه باشیم که در یک فیلم کمدی جواد نمی‌دهد. کمی سخت می‌گیریم و به شکلی آن‌قدر دچار سانسور بوده‌ایم و شده‌ایم که در برابر برخی شوخی‌ها احساس گناه می‌کنیم در صورتی که واقعا برای یک کمدی لازم است و علاوه‌براین مابه‌ازاهای بیرونی هم می‌تواند داشته باشد.

کاماهم‌ترین ضعفی که بیشترین آسیب را بر پیکره فیلم وارد کرده، نوع پایان‌بندی داستان است. در شرایطی که ایده مرکزی فیلم پتانسیل این را داشت که داستان ادامه پیدا کند و مثلا از طرف گینس بیایند و حتی بیک انتخاب شود و مثلا به خارج از کشور سفر می‌کند که قابلیت طنز و غافلگیری بیشتری هم داشت، چرا به این پایان شتاب‌زده بسنده کردید؟
ایین ضعفی بود که آقای گل‌مکانی هم در صحبت با من به آن تاکید



کردند. بیشتر به خاطر این بود که از یک زمان در مرحله تولید ان‌قلت‌هایی به میان آمد که شکل طبیعی کار را به‌هم‌زد. باید توجه داشت که تهیه‌کننده، خیلی سریع توقع بازگشت سرمایه را دارد. فیلم لوکیشن‌های مختلفی دارد و از همه سخت‌تر قرار است با یک شترمرغ و یک فرد معلول ذهنی سروکار داشته باشیم و مجموعه دلایل ریزودرشتی که منجر به یک پایان محافظه‌کارانه می‌شود.

پایان مدنظر من شکل دیگری بود که دچار سانسور و ممیزی شد. داستان این‌طور تمام می‌شد که گروه می‌خواستند رکورد طولانی‌ترین ساندویچ را بزنند اما درست در لحظه آخر و قبل از ثبت رکورد مردم حمله می‌کردند و ساندویچ‌ها را می‌خوردند و همه چیز خراب می‌شد که بر اساس یک ماجرای واقعی این موقعیت را طراحی کرده بودم، اما با آن مخالفت کردند و حتی معسود صحنه‌هایی که مردم در حال خوردن ساندویچ بودند را حذف کردند.

یک‌سری شوخی‌ها با موضوعات سیاسی روز هم وجود دارد که نشان می‌دهید آدم‌های عامی هم به‌شدت درگیر سیاست شده‌اند. ازجمله شوخی با مذاکرات ۵+۱ که در دیالوگ‌ها مدام به آن ارجاع داده می‌شود.
شکل دیگر این شوخی‌ها و فضاهای فانتری را در پایان داستان می‌بینیم؛ جایی که این سه برادر به‌نوعی، بازپچه برخی دانه‌درشت‌ها می‌شوند. آنها که غنچه، نوجه اصلی و کارچاق‌کشان محسوب می‌شود، یک منفعت کلان را در نظر گرفته‌اند و از آدم‌ها به‌عنوان موش آزمایشگاهی استفاده می‌کنند در صورتی که بهمین و بیک، فقط به فکر پاس‌شدن چک خودشان هستند. به عبارت دیگر زندگی روزمره و بی چیز هرگونه میل جاه‌طلبی و پیشرفت را از آنها گرفته تا حدی که به حداقل‌ها قانع می‌شوند.

یکی از ظرایف فیلم در همین ترسیم بی‌جربودن زندگی آنهاست. مثلا شباهتی که برادرها به شترمرغ دارند که نمونه عینی آن در ابتدای فیلم است که با سوارشدن بیک روی شترمرغ، به‌نوعی با آن یکی می‌شود.

دقیقا. این آدم‌ها شباهت عجیبی به خود شترمرغ دارند. شترمرغ همان‌طور که در دیالوگ‌های فیلم به آن تاکید می‌شود، نه شتر است و نه مرغ، نه شکل بزرگ‌تر از خودش را می‌تواند پیدا کند و نه شکل مفید کوچک‌تر، دقیقا مثل سه شخصیت فیلم که در فضای ملغی دست‌وپا می‌زنند. از اینجا رانده و از آنجا مانده هستند. هم از محل کار خود اخراج و هم با شخصی غنچه درگیر می‌شوند و در انتها بدون آنکه به آن خوشبختی حداقلی برسد، خیابان‌ها را خط‌کشی می‌کنند.

کدرتسیم نوع تکرر آنها، رؤیابرذاری و توهم نقش مهمی دارد که می‌توان به آدم‌های این طبقه تعمیم داد که خیال برای آنها تنها انگیزه و راه زنده‌ماندن است.

در همه کارهایی که تا حالا داشته‌ام سعی کرده‌ام که این توهم و رؤیابرذاری را ایجاد کنم. مثلا در همین سریال پایتخت از سطر او اغلب در حال رؤیابرذاری می‌بینیم. آدم‌های گینس، آدم‌های بی‌دست‌وپایی هستند که به حداقل‌ها هم نرسیده‌اند. بیک که آن‌قدر به کوچک‌ترین چیزها قانع است که قضیه چک را فوری به همه می‌گوید و بهمین که یک‌جا در توهم، خانواده همسر آینده‌اش را کنار جاده می‌بیند و همین توهم باعث می‌شود که حضور واقعی آنها را نیز نادیده بگیرد. به نظرم در طبقه فرودست و متوسط می‌توان این خیال‌پردازی‌ها را جست‌وجو کرد.

زوج شما و رضا عطاران را می‌توان پیشنهاد مناسبی برای سینمای تجاری ارزیابی کرد؟

خیلی‌ها تا قبل از گینس هم این پیشنهاد را داده بودند. به‌نظرم این ترکیب، شوخی‌ها و شیرینی‌هایی دارد که می‌تواند یک پیشنهاد جالب برای بهبود بحران مخاطب در سینمای ایران باشد.

کدرحال حاضر غیر از ضبط قسمت‌های پایانی پایتخت ۴، فیلم‌نامه سینمایی‌ه هم در حال نگارش دارید؟ مثلا به فکر ادامه ایده گینس و ساخت دنباله برای آن افتاده‌اید؟

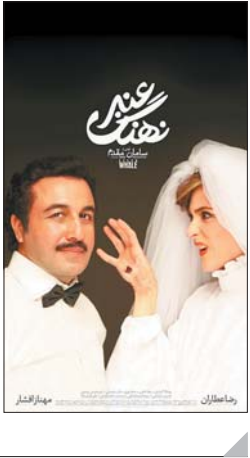
بیشتر ترجیح می‌دهم که کمی دست نگه دارم، نقد‌ها و تحلیل‌ها را بخوانم. کمی استراحت کنم و بعد سراغ ایده‌ها و فیلم‌نامه‌ها بروم.

کدر عرصه فرهنگ و هنر مدام حرف از مقابله با تهاجم فرهنگی زده می‌شود اما راهکار عملی برای آن در نظر نمی‌گیرند. مثلا برای مقابله با ماهواره و پدیده‌های مخرب آن می‌خواهی آماده شوی و زره به تن می‌کنی اما می‌گویند که زره را در بیاور. می‌گویی که جنگ است و می‌گویند که منفعل و خنثی باش و مدام شعار می‌دهند و وقتی با دست خالی در میدان نبرد حاضر می‌شویم، معلوم است که هیچ‌کاری، چه برای رونق سینما و چه برای رونق تلویزیون از ما ساخته نیست. من می‌گویم که اگر دولت و برخی رسانه‌ها کمکی نمی‌کنند، حداقل دستاویزها را از ما نگیرند. توقع پشتیبانی از طرف دولت و رسانه‌ها را نداریم، اما سنگ اندازی هم نکنند. بگذارند این قطاری که به‌سختی شروع به حرکت کرده، در مسیر ناهموار کنونی به حرکتش ادامه دهد. گینس اکران شده و خداراشکر آمارها خبر از رونق سینماها می‌دهد. توقع این را نداشته باشند که در یک فیلم اول بهترین ایده‌ها و فرم‌ها را تماشا کنند. اول آب رفته را به جوی برگردانیم و بعد بستر لازم را برای فیلم‌های خاص که بر اساس مؤلفه‌های هنری سینما ساخته می‌شوند تا آلمان‌های صنعتی آن، آماده کنیم.

خوش‌شانس‌ها وبدشانس‌های گیشه

در میان فیلم‌های درحال‌اکران می‌توان فیلم‌ها را از حیث فروش به خوش‌اقبال و بداقبال تقسیم‌بندی کرد. این‌روزها «یاسین»، بداقبال‌ترین فیلم گیشه است که به گفته تهیه‌کننده‌اش، سینماداران دلیل اصلی بدقابلی‌اند و در مقابل «نهنگ عنبر»، خوش‌شانس‌ترین فیلم گیشه است. به گزارش ایلنا، سینماهای کشور در آخرین هفته ماه رمضان در حال نمایش پنج فیلم «نهنگ عنبر»، «گینس»، «عصر یخبندان»، «از رئیس جمهور پادش نگیرید» و «یاسین» هستند. «یاسین» و «از رئیس‌جمهور پادش نگیرید» را باید بدشانس‌ترین فیلم‌های درحال‌اکران بدانیم که تهیه‌کننده و پخش‌کننده‌هایشان رضایتی از میزان فروششان ندارند. محسن علی‌اکبری در بیان دلایل فروش پایین فیلم «یاسین»؛ تنها سالن‌دارهای سینما را مقصر معرفی می‌کند که با عدم اختصاص سانس شب به فیلم، موجبات نفروختن فیلم را فراهم کردند.

او درکل این‌استفاد را دارد که سمت‌وسوی سینما در حال تغییر است و «سینمادارسالاری» جایگزین بازیگرسالاری. کارگردان‌سالاری و تهیه‌کننده‌سالاری شده است. به اعتقاد این تهیه‌کننده سینما، درحال‌حاضر صاحبان سینما، چه از نوع دولتی و چه خصوصی مدیریت سینما را در دست گرفته‌اند و آنها مشخص می‌کنند مخاطب چه فیلمی را تماشا کند. علی‌اکبری این اتفاق که فیلم‌ساز باید با مشورت سینمادار فیلم بسازد را ضربه به تولید فرهنگ و هنر کشور می‌داند؛ اتفاقی‌که این‌روزها سینمایی ایران گرفتار آن است. «نهنگ عنبر» و «گینس» هم بدون‌تردید خوش‌شانس‌های اکران ماه رمضان هستند. فروش میلیاردی این دو فیلم باز هم تاکید است به علاقه مردم برای دیدن فیلم‌های طنز روی پرده. «عصر یخبندان» نیز که درکل فیلمی قابل دفاع است و با داشتن بازیگرانی چون مهتاب کرامتی، بهرام رادان، فرهاد اصلانی، میترا حجار و سحر دولتشاهی با پرامتزاری گیشه هم‌خوانی‌های لازم را دارد، گمان می‌رفت فروش خوبی داشته باشد، تا امروز فروشی نسبی داشته است.



آتن

برنامه «هفت» تاپاییز پخش نمی‌شود

درحالی‌که قرار بود دوم مرداد برنامه سینمایی «هفت» از شبکه سه پخش شود اما در روزهای اخیر اخباری پیرامون تعویق مجدد پخش این برنامه شنیده می‌شد که مدیر شبکه سه سیمیا این موضوع را تأیید کرد. غلامرضا میرحسینی، مدیر شبکه سوم سیمیا، در گفت‌وگو با ایلنا با اعلام این مطلب افزود: با توجه به ماه مبارک رمضان و تعطیلی برنامه قرار بود ما جلساتی برگزار کنیم و درباره برنامه هفت و روند ادامه پخش آن تصمیم‌گیری کنیم. وی ادامه داد: قطعا برنامه «هفت» تعطیل نمی‌شود بلکه برای اصلاح رویکرد آن و تعیین رویکردهای جدید، این برنامه تا فصل پاییز پخش نمی‌شود و ما تلاش داریم قبل از فصل پاییز و در شهریورماه پخش این برنامه را با رویکرد جدید آغاز کنیم.

برداشت آخر

درباره ستاره این‌روزهای سینما و تلویزیون

مجلس قربانی محسن تنابنده

پوریا ذوالفقاری

بهترین بازیگر جشنواره تئاتر دانشجویی سال ۸۰ و بهترین بازیگر سال تئاتر ایران در سال ۸۴ حالا جایی ایستاده که برای رسیدن به آن عمری تلاش کرده است. تنابنده از سینمای مستقل آغاز کرد و با بازی در فیلم‌های «چندکیلو خرما برای مراسم تدفین» (سامان سالور) و «دانه‌های ریز برف» (علیرضا امینی) وارد تصویر شد. بعد در «زمانی برای دوست‌داشتن» (ابراهیم فروزش) نقش‌آفرینی کرد. هیچ‌یک از این فیلم‌ها تنابنده را به مخاطب عام نشاناسد. او خیلی زود فهمید سینمای مستقل برای بازیگری که سودای شناخته‌شدن به مخاطبان عام را دارد، کافی نیست؛ نه به‌دلیل جنس سینما. بیشتر از آن‌رو که اصلا تضمینی برای نمایش فیلم‌هایش وجود ندارد. پس دست به قلم برد. داستان‌هایی روی کاغذ آورد و خودش یکی از نقش‌ها را برعهده گرفت. ابتدا فیلم‌نامه «استشهادی برای خدا» را به‌همراه علیرضا امینی نوشت و بعد «هفت دقیقه تا پاییز» را (که البته بخشی از رخدادها را به بدها پردازی در زمان ضبط موکول کرد). برای اولی سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش مکمل مرد را گرفت و دومی سیمرغ بهترین بازیگر نقش اول مرد جشنواره فجر را نصیب او کرد. ولی همان زمان هم کم نبودند کسانی که می‌پرسیدند محسن تنابنده کیست؟ بازیگری که در گروه تئاتر حامد محمدطاهری فعالیت می‌کرد و به گفته خودش هرروز از هشت صبح تا هشت شب مشغول تمرین و پژوهش می‌شدند و در پایان تمرین، قلکسی را که از صبح آنجا بود و بچه‌ها در آن پول می‌انداختند، می‌کشستند تا تنابنده و یکی دیگر از بازیگران پول بازگشت به خانه داشته باشند، حالا به سیمرغ بلورین رسیده بود. می‌توانست منتظر پیشنهادهای بعدی بنشیند و در انتظار معجزه‌ای روز و شب را به هم بدوزد. ولی چنین نکرد. تصمیم گرفت برای تبدیل‌شدن به بازیگری محبوب مخاطبان عام بنویسد. او رفت سراغ آدم‌هایی که خوب می‌شناختشان: «هفت سال داشتم و تازه کلاس اول می‌رفتم... این ماجرا مربوط می‌شود به سال ۱۳۶۱. یعنی سال‌های شروع جنگ. بیشتر مردها در جبهه بودند. خانه ما پاتوق زن‌های همسایه بود که عادت داشتند ادای شوهر و اهل محل و دیگران را در بیاورند. من و یک مشت بچه هم می‌انشان می‌ولیدیم و به حرف‌هایشان گوش می‌دادیم. هنوز وقتی به گذشته برمی‌گردم، دوست دارم آن فضاها را بنویسم». تنابنده در تلویزیون دقیقا همین کار را کرد. رفت سراغ همین آدم‌ها. در سریال «چک برگشتی» که طرحش را نوشته بود، داستان مردی را روایت کرد که خانه‌اش طبقه بالای یک نانوایی است. در «پایتخت» از خانواده‌ای گفت که نزدیک راه‌آهن زندگی می‌کنند. انکار عدم امنیت و فقدان ثبات در زندگی آن آدم‌ها در ذهن تنابنده این‌گونه تبلور شده بود (شاید سکانس آغازین «هفت دقیقه تا پاییز» با آویز بودن خودش از ساختمانی بلند برای پاک‌کردن شیشه‌ها هم از همین رویکرد می‌آید). این وسط پایتخت به قول معروف «گرفت». تنابنده که طرح داستان را نوشته بود و انتخاب بازیگران و بازیگردانی را برعهده داشت، تبدیل به شخصیتی محبوب برای عموم مردم شد. جنگیدن‌ها به نتیجه رسید.

او زمانی درباره بازی خودش به‌عنوان مردی با چهره خشن در نقش‌های کم‌دی گفته بود: «معمولا کسانی که خیلی قیافه شیرینی ندارند، وقتی نقش شیرینی را بازی می‌کنند، کنترلاست به وجود می‌آورند و نقش جذاب‌تر می‌شود». گرچه این جمله واکنش تنابنده بود به مخالفت تهیه‌کننده «استشهادی برای خدا» برای بازی او در نقش یک روحانی، ولی همین نکته‌بینی را از موفقیت تنابنده در «پایتخت» هم هست. پایتخت «گرفت» ولی نه تصادفی. بازیگری که برای نقشی سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول مرد را گرفته بود که خودش نویسنده آن بود و با شخصیتی نزد عموم مخاطبان تلویزیون محبوب شد که باز حاصل کار خودش بود، بسیار جنگید. بیایید سریال‌هایی را که هم‌زمان با نخستین سری پایتخت در تیرور ۹۰ از تلویزیون پخش شدند، مرور کنیم؛ «دره دورو» (سعید آقاچانی / با بازی احمد پورمختبر، حلیمه سعیدی، مهران غفوریان و مرجانه گلچین)، «موج و صخره» (مجید صالحی / با بازی علی صادقی، مجید صالحی، زیبا بروفه و رضا ناجی)، «خنه بازار» و سریالی به نام «بچه‌ها نگاه می‌کنند» (حمیدرضا صلاحمند) که بعد است کسی آن را به خاطر داشته باشد. حالا فرض کنید در دوران فرقق‌شدن تلویزیون از سوی همین بازیگران همیشگی طنز، پیشنهاد ساخت سریالی روی میز مدیران قرار می‌گیرد که بازیگرانش احمد مهران‌فر، ریما رامین‌فر، مردی خشن و عبوس به نام محسن تنابنده و تنها یک عدد علیرضا خمه است! ساخته‌شدن این سریال در آن دوره اصلا راحت نبود: «ما برای اعتمادسازی مسیر دشواری را از سر گذرانیم. می‌گفتند سریال‌های نوروزی چهره‌های خاص خود را می‌خواهند و شما چهره نیستید. خیلی پافشاری کردیم که بگیریم اگر قصه خوب باشد، مخاطب را جلب می‌کند. بعد گفتند داستان‌تان برای بیننده‌های تهرانی جذاب نیست. البته این نگرانی برای ما طبیعی بود و درکش می‌کردیم، چون هنوز این مدل تجربه نشده بود». این نقل‌قول نشان می‌دهد چه راه دشواری می‌شد تا تنابنده بشود نقی معمولی محبوب مردم و «مگه می‌شد» که داریم؟»ش در کوچه و خیابان سر زبان‌ها بیفتد. احمد مهران‌فر که نخستین‌ترین خاسته سینمای هم باور نمی‌کردند روزی در فهرست محبوب‌ترین بازیگران عالم قرار می‌گیرد، با طرح سؤال «بچه‌مچه چرا صحبت می‌کنی؟» دل از مخاطبان تلویزیون برد. روی تلویزیون مکت کنیم. رسانه‌ای با محدودیت‌های عجیب و غریب. با ایرادهای پخشی که شنیدن تعدادی از آنها برق از سر می‌پراند. چقدر باید روی این موج درست حرکت کرد و حتی جاهایی زیر بار رفت تا کامیون پایتخت سالم به مقصد برسد؟ در این رسانه سریالی با لهجه ساخته شده، هیچ بازیگر مطرحی نزد مخاطبان عام نداشته و کارگردانش هم پیش از آن یک‌دوجین سریال با کیفیت‌های متفاوت روانه آتن کرده بود. راز موفقیت سریال کسی است که موضوع این نوشته است؛ محسن تنابنده. به دلیل تعهد بازی او در فیلم سینمایی محمد (مجید)، پایتخت ۲ در سال ۹۱ روی آتن نرفت. تنابنده برای جبران این اتفاق طرح چک برگشتی را به سیروس مقدم داد. چک برگشتی را بسا پایتخت‌ها مقایسه کنید. جایگاهش را بسنجید. یک تنابنده کم دارد و به‌همین‌دلیل خیلی چیزها کم دارد! در دوران فترت برنامه‌های جذاب تلویزیون، پایتخت منجی این رسانه شد. در طول همین یک‌سال گذشتگی روزی آی‌فیلم، روز دیگر شبکه شما، گاهی شبکه نسیم، حتی شبکه آموزش این سریال را روانه آتن کرده‌اند.

ادامه در صفحه۱۱